

میزگرد:

“ گفت‌وگو (۱) ”

“گفت‌وگو” یکی از موضوعات اساسی است که هم در عرصه اجتماعی، مرادوات و روابط میان انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی و هم در عرصه روابط سیاسی میان دولت‌ها با یکدیگر و با ملت‌های خود، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ تا جایی که بسیاری از اندیشمندان، گفت‌وگو را به‌عنوان یکی از شاخصه‌های مهم تمایز میان حکومت‌های مردم‌سالار از حکومت‌های مستبد و خودکامه دانسته‌اند. به دیگر سخن، در جامعه‌ای که میان مردم و حاکمان گفت‌وگو برقرار باشد، در قیاس با سیستم‌های مبتنی بر تک‌گویی، حکومت به ندرت دچار استبداد و خودرأیی خواهد شد و به‌علاوه، فرایند مشارکت و حضور مردم در عرصه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به خوبی جریان خواهد یافت.

با توجه به اهمیت و جایگاه مقوله “گفت‌وگو” و ضرورت توجه بیشتر به این موضوع، فصلنامه مطالعات ملی، این بحث را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده و دو ویژه‌نامه را به این موضوع اختصاص داده است. میزگرد حاضر که با عنوان “گفت‌وگو” برگزار شده، تلاش دارد تا گامی کوچک در جهت تجزیه و تحلیل و شناسایی ابعاد و اجزای این مفهوم بردارد و رویکردها و سطوح مختلف، ضرورت‌ها، ابزار و روش‌ها و الزامات گفت‌وگو را در سطوح ملی و بین‌المللی بررسی نموده، راه‌کارهایی را برای تقویت و تحقق گفت‌وگو در کشور و ارتقاء جایگاه ایران در گفت‌وگوهای بین‌المللی ارائه دهد.

اساتید شرکت کننده در این میزگرد عبارتند از:

- ۱- دکتر عطااله مهاجرانی مشاور رئیس جمهور و رئیس مرکز گفت و گوی تمدن ها
 - ۲- دکتر هادی خانیکی مشاور رئیس جمهور و معاون فرهنگی وزارت علوم تحقیقات و فناوری
 - ۳- دکتر صادق طباطبایی پژوهشگر ارتباطات و مسائل فرهنگی ایران
 - ۴- دکتر سعیدرضا عاملی عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
 - ۵- دکتر مهدی منتظر قائم عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
- که اجرای میزگرد را نیز برعهده داشته است.

منتظر قائم: بسم الله الرحمن الرحيم. ابتدا از اساتید محترم که دعوت فصلنامه را پذیرفتند، از طرف خود و تمامی همکاران تشکر می کنم. خوشحالیم که این فرصت فراهم شد تا در خدمت شما صاحب نظران و دوستان باشیم. فصلنامه مطالعات ملی تا به حال محورهای متعددی همچون همبستگی، وفاق اجتماعی، هویت ملی، تبادل فرهنگ ها، گوناگونی و جهانی شدن را مورد بحث قرار داده است. به اعتقاد من، در این سیر موضوعی، "دیالوگ" یا "گفت و گو" محوری ترین موضوع و حلقه اتصال محورهای دیگر محسوب می شود. تمام مباحث اجتماعی به نوعی با موضوع گفت و گوی جناح های سیاسی، اجتماعی، گروه ها و اقشار مختلف در سطح داخلی یا جهانی ارتباط دارند. از این منظر می توان گفت و گو را حلقه اتصال بسیاری از مباحث و پدیده های اجتماعی، چه در سطح گروهی و داخلی و چه در سطح بین المللی، دانست. نکته دیگری که در مقدمه بحث باید به آن اشاره کرد اینکه، گفت و گو پدیده یا مقوله ای قدیم است؛ موضوعی که در بامداد تفکر بشری به ویژه تفکر فلسفی مطرح بوده است. این موضوع در طول دوران مدرنیته و در قرون اخیر اهمیت بیش از پیش پیدا کرده و با ورود به قرن بیستم محوریت یافته است. در دهه های اخیر با مطرح شدن مقوله جهانی شدن و انقلاب ارتباطات، ضرورت روابط ملل و فرهنگ های مختلف از جایگاهی بسیار شگرف و متعالی برخوردار شده است. بنابه همین دلایل این مقوله موضوعیت و اهمیت خود را از دست نداده است. با بیان این مقدمه، اجازه می خواهم که سؤال اول

را از آقای دکتر مهاجرانی شروع کنم. شما گفت‌وگو را چگونه تعریف می‌کنید و چه نظر و رویکردی نسبت به این مفهوم دارید؟ معادل فارسی یا عربی که می‌توان برای گفت‌وگو انتخاب کرد، چیست؟ به نظر شما کدام یک از مفاهیم گفت‌وگو، مکالمه، ارتباط، مراوده و مبادله فرهنگی می‌تواند به‌عنوان "معادل فارسی دیالوگ" انتخاب شود؟

مهاجرانی: بخش اخیر سؤال شما را باید زبان‌شناسان پاسخ دهند. ولی در عین حال گمان می‌کنم که انتخاب واژه "گفت‌وگو" به جای "دیالوگ" به ذهن نزدیک‌تر است و کاربرد بیشتری دارد. کلماتی نظیر مکالمه، مراوده و گفتمان طرفین بحث را بخوبی مشخص نمی‌سازند، ولی واژه گفت‌وگو، دو جانبه بودن و نقش روابط را به خوبی نشان می‌دهد. در زبان عربی کلمه گفت‌وگو معادل واژه "حوار" است که در گفت‌وگو بین طرفین اتفاق می‌افتد. البته واژه "محاورة" شاید دقیق‌تر باشد؛ ولی مراد از واژه‌ای که بکار می‌برند، همان گفت‌گو است.

گفت‌وگو به هويت انسانی ما برمی‌گردد. در واقع، ما به اعتبار آنکه انسان هستیم، نمی‌توانیم نیاندیشیم. عنصر اصلی انسان بودن ما نسبت به اندیشیدن معنی پیدا می‌کند. انسان بدون اندیشیدن و در تنهایی، به کمال نمی‌رسد. به همین خاطر، گاه در برابر تعریف معروف دکارت مبنی بر اینکه: "می‌اندیشم، پس هستم"، در دهه‌های اخیر این تعریف مطرح شده است که: "رابطه برقرار می‌کنم، پس هستم". در واقع، در این جا برقراری رابطه و بحث اندیشیدن مطرح است. انسان بدون اندیشیدن نمی‌تواند رابطه برقرار کند. اینکه وقتی انسان با دیگری ارتباط برقرار می‌کند چه اتفاقی رخ می‌دهد، مؤلفه‌ها و الزاماتی دارد که تحلیل آنها مهم است. مهمترین نکته در این جا، این است که انسان در تنهایی احساس می‌کند که به یک نقطه کمال و قابل اعتمادی نخواهد رسید. زیرا مجموعه دانش و تجربه زیستی و مطالعاتی انسان، برای نیل به کمال کفایت نمی‌کند. او احساس می‌کند که همراه با دیگری و در آینه دیگری است که می‌تواند خودش را ببیند و داوری و ارزیابی نماید. تعریف معروفی است که می‌گوید: اندیشه حرکتی است که انسان از یک نقطه شروع می‌کند و به یک نقطه آینده‌آل و آرمانی می‌رسد. با توجه به این تعریف، رسیدن به این نقطه آرمانی و اطمینان‌بخش قطعی، به تنهایی عملی نیست؛ بلکه در سایه رابطه او با انسانهای دیگر است که تحقق می‌یابد.

البته این "دیگری" بایستی توضیح داده شود تا بتوانیم مفاهیم گفت‌وگو را روشن‌تر بررسی کنیم. من در این‌جا مفهوم "دیگری" را در سه حوزه توضیح می‌دهم:

۱- حوزه نخست، گفت‌وگوی درونی است. در این معنا، حتی اگر دیگری به معنای شخص دیگر مطرح نباشد، انسان در درون خودش گفت‌وگو می‌کند. انسان موجودی تک‌ساحتی و یک‌بعدی نیست، بلکه چند‌بعدی است. "پیران لورس" با زبانی هنرمندانه و خیلی خوب این تعریف را بکار برده و این حوزه را تعریف کرده است: "در درون انسان معانی مختلفی وجود دارد و انسان مدام در حال گفت‌وگو است تا بتواند به نقطه روشن برسد."

۲- حوزه دوم، گفت‌وگوی ماورایی و قدسی است. در این حالت، به‌ویژه اگر فرد مؤمن و اهل ایمان باشد، با خداوند ارتباط پیدا کرده و گفت‌وگو می‌کند.

۳- وجه سوم، گفت‌وگو با دیگری است؛ با انسان‌های دیگری که با آنها ارتباط دارد. طبیعی است که بحث و گفت‌وگو نباید در مورد امور روزمره و زندگی عادی باشد، بلکه گفت‌وگو بازگشت به مبانی اعتقادی، ارزش‌ها و ساماندهی اندیشه است که انسان را از یک نقطه به نقطه دیگر می‌رساند.

بنابراین، اگر انسان در جست‌وجوی حقیقت باشد، با دیگری گفت‌وگو می‌کند. ولی برای دستیابی به این حقیقت، در خلوت خود نمی‌تواند چنین هدفی را به‌تنهایی دنبال کند.

در اینجا به بخش بعدی سؤال شما می‌پردازم. طبعاً نظریات مختلفی در مورد گفت‌وگو وجود دارد؛ اما آن دسته از نظریه‌هایی می‌توانند برای دفاع از مقوله گفت‌وگو به ما کمک کنند که گفت‌وگو را به رسمیت می‌شناسند. به‌علاوه، افرادی می‌توانند گفت‌وگو را به رسمیت بشناسند که دیگری را به رسمیت شناخته باشند. زیرا اگر کسی را به رسمیت نشناسیم، گفت‌وگویی صورت نمی‌گیرد. وانگهی به‌عنوان طرف گفت‌وگو و به لحاظ معنایی، باید بپذیریم، حقیقت مقوله‌ای نیست که صددرصد در اختیار ما باشد، بلکه بخشی از آن در اختیار دیگری است که با همکاری و همراهی با یکدیگر بسط پیدا می‌کند. بنابراین، نظریه‌های موجود در باب گفت‌وگو را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم‌بندی کرد:

۱- نظریه‌هایی که مخالف و یا ضد گفت‌وگو هستند و به هیچ‌عنوان گفت‌وگو با فرد دیگری را نمی‌پذیرند و یک فاصله‌ای بین خود و دیگری احساس می‌کنند.

۲- نظریه‌هایی که امکان گفت‌وگو با دیگری را می‌پذیرند، چون دیگری را مرحله‌ای از حقیقت می‌دانند.

منتظر قائم: آقای دکتر طباطبایی نظر شما درباره‌ی تعریف گفت‌وگو چیست و رویکردهای موجود نسبت به گفت‌وگو را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

طباطبایی: در ادامه‌ی تعریفی که آقای دکتر مهاجرانی در مورد گفت‌وگو ارائه دادند، به این نکته اشاره می‌کنم که انسان فقط در جمع و جماعت است که می‌تواند به کمال برسد؛ کمال منزوی از جماعت معنا ندارد. تکامل زمانی حاصل می‌شود که انسان بتواند با انسان‌های دیگر از طریق گفت‌وگو و یا دیالوگ زمینه‌های تعاون، تفاهم و تنظیم امور اجتماعی و نهادهای توسعه‌بخش را فراهم کند. به عبارت دیگر، حقیقت از طریق مشارکت در حرکت جمعی حاصل می‌شود. حرکتی که برخاسته از سؤال و جواب‌هایی است که در ذهن انسان مطرح شده‌اند. از بُعد دیگر، زمانی که انسان در جامعه‌ای متولد می‌شود، قبل از او انسان‌های دیگری زندگی می‌کرده‌اند که او با آثار آنها ارتباط برقرار می‌سازد و از دستاوردهای آنها که از گذشته تا به امروز با خود حمل کرده‌اند، استفاده می‌کند. در واقع، از این طریق است که انسان هویت فردی و جمعی و یا هویت جهانی خود را می‌یابد. به عبارت دیگر، افراد هویت خود را از طریق گفت‌وگوهای صادقانه و بی‌ریا به دیگران عرضه می‌کنند و بدین ترتیب، همه انسان‌ها به خودشناسی می‌رسند. با این خودشناسی است که هویت جمعی انسجام می‌یابد. زیرا انسان‌ها به مجموعه‌ای وابسته‌اند و دارای نوعی هویت فرهنگی هستند که برخاسته از جمع است.

به نظر من، مهمترین، عام‌ترین و جامع‌ترین تعریفی که از فرهنگ می‌توان ارائه کرد، آن است که انسان در طول حیات فردی و اجتماعی خود همواره برای رهایی از دو اسارت؛ یعنی رهایی از اسارت طبیعت و اسارت‌های جمعی و سلطه جامعه، تلاش می‌کند.

در طول مبارزه تاریخی با مشکلات طبیعت، مانند مبارزه با گرسنگی، تشنگی، گرما، سرما، حوادث طبیعی، بیماری‌ها و رهایی از سلطه اجتماعی، دستاوردهایی برای بشر حاصل می‌گردد که به این مجموعه دستاوردها "فرهنگ" گفته می‌شود. طبیعی است که در این تعریف عام، اقتصاد و مسائل اجتماعی نیز نهفته است. به علاوه، جوامع مختلف

در عین اختصاصات فرهنگی، اشتراکات فرهنگی نیز با یکدیگر دارند. برای مثال، اگر جوامع دیگر از لحاظ شرایط اقلیمی مشترکاتی با ما داشته باشند، می‌توانیم راه‌حل‌های بهتری که طرفین پیدا می‌کنیم در اختیار یکدیگر قرار داده و به نیازهای متقابل پاسخ دهیم. همین‌طور در مسائل اجتماعی نیز می‌توان چنین عمل نمود. بنابراین، انسان به دلیل وابستگی به هویت خود که یک مجموعه فرهنگی است، می‌تواند با دیگر انسان‌های هم‌هویت، اشتراکاتی پیدا کند و در تمام زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی به کمبودها پاسخ دهد. وقتی انسان هویت فردی و فرهنگی خود را شناخت، در تعامل جهانی قرار می‌گیرد و به هویت جهانی راه می‌یابد. در واقع، می‌توان گفت که گفت‌وگو زمینه انسجام انسان را با جمع و طبیعت فراهم می‌کند؛ البته مشروط بر اینکه انسان حقوق خودش را بشناسد و حقی را که برای خود قایل است، برای دیگران و حتی برای عناصر طبیعت که با آنها در تعامل است، قائل باشد. انسان باید به اثرات کوتاه و بلند مدت اعمال خودش در اجتماع و طبیعت واقف باشد. زیرا بشر به سوی معانی حرکت کرده و سازوکار جهان هستی را از راه همین تاریخ رهنمون می‌شود. ذرات عالم در طبیعت بدلیل ارتباط ارگانیکی، هرکدام نقش و سازوکار خودشان را انجام می‌دهند و دارای آوای خاصی می‌باشند.

بنابراین، مجموعه موجودات، اعضای طبیعت محسوب شده و گفت‌وگو موجب تقویت انسجام بشر با این مجموعه عناصر طبیعت می‌شود؛ به نحوی که ما آوای آنها را شنیده و آنها نیز آوای ما را می‌شنوند. به قول مولوی:

جمله ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هوشیم با شما نامحرمان ما خاموشیم

به نظر من، لغت دیالوگ معادل واژه گفت‌وگو است. زیرا مفهوم گفت‌وگو همه معانی آن را به ذهن می‌رساند. به علاوه، در زبان فارسی کلمه گفت‌وگو در ذهن جا افتاده است. البته ممکن است کاربرد این مفهوم از بعضی جنبه‌ها درست نباشد؛ اما کسانی که دست‌اندرکار این موضوع هستند، به خوبی می‌فهمند که منظور چیست. در واقع، مفهوم گفت‌وگو ذهنیت مشترکی ایجاد می‌کند.

منتظر قائم: آقایان دکتر مهاجرانی و دکتر طباطبایی مبانی اصلی گفت‌وگو را بیان کردند. گفت‌وگو ضرورت وجودی بشر است؛ بدون گفت‌وگو رشد فردی و

جمعی. هویت‌یابی، فرهنگ‌یابی و تکامل فردی و تعاطی انسان‌ها در محیط انجام نمی‌گیرد. در واقع، فرایند گفت‌وگو است که بستر خودشناسی و دگرشناسی را فراهم می‌سازد. ضرورت گفت‌وگو از این منظر آشکار می‌شود که گفت‌وگو تنها راه ممکن برای شکوفایی توانایی‌های بالقوه بشریت، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی است. آقای دکتر عاملی نظر شما در مورد تعریف گفت‌وگو و زمینه‌های تاریخی آن چیست؟

عاملی: اگر بخواهیم در زمینه گفت‌وگو رویکردی اتخاذ کنیم، این رویکرد منوط به روشن شدن تلقی ما از مفهوم گفت‌وگو است. برخی نظریه‌پردازان گفت‌وگو را "گفت‌وشنود" یا "تعامل صورت گرفته" تعریف می‌کنند. اما قصد دارم از حوزه هرمنیوتیک نگاهی به این موضوع داشته باشم. چون معتقدم فرایند گفت‌وگو علاوه بر "فرد و دیگری"، مبتنی بر "متنی" است که در آن متن "منبع تعامل" وجود دارد. در واقع، زمانی که فرد با دیگری ارتباط برقرار می‌کند، در محل متن می‌نشیند.

ما اگر با نگاه گادامر^۱ به متن نگاه کنیم، خواهیم دید که سخن، صدا، تصویر و یا موسیقی به تنهایی متن نیستند. بلکه همه آن اموری که می‌توانند حوزه ادراک را شکل دهند، متن تلقی می‌شوند. برای مثال، یک خطبه در درون خود متن دارد و یا اگر به حوزه متن با دید وسیعی بنگریم، گفت‌وشنودهای روزمره یک نوع گفت‌وگو تلقی می‌شود. هم‌چنین گفت‌وگوهایی که دو طرف دارند، اما به لحاظ ارسال متن یکسویه است. تماشای تلویزیون، گوش دادن به رادیو و یا نگاه کردن به اینترنت، همه گفت‌وگو هستند. زیرا هم فرد وجود دارد و هم دیگری. در واقع، این گفت‌وگویی دو طرفه در یک فرایند طولانی بوجود می‌آید. برای مثال، زمانی که رسانه‌ای پیامی را ارسال می‌کند، به هنگام ارسال پیام بعدی مخاطب‌شناسی خود را انجام داده و براساس آن پیام بعدی را می‌فرستد. مخاطب نیز به این پیام واکنش نشان می‌دهد و پاسخش در جواب بعدی نهفته است. اگر گفت‌وگو را صرفاً بحث بین نخبگان جامعه در نظر بگیریم و آن را مبتنی بر سخن بدانیم، در عصر ارتباطات دایره و حوزه گفت‌وگو را محدود ساخته‌ایم. زیرا در عصر جدید، گفتمان روشنفکری، حوزه خیلی کوچکی از گفت‌وگویی جامعه

بشری را تشکیل می‌دهد. آنان با همان نگاهی که معرفت‌شناسان به بحث گفت‌وگو و متن دارند، گفت‌وگو را تحلیل می‌کنند.

آقای دکتر مهاجرانی نکته جالبی را مطرح کردند و آن اینکه انسان در درون خود گفت‌وگو می‌کند. در توضیح این نکته اضافه می‌کنم که در ارتباطات بحشی به نام ارتباطات درون فردی و ارتباطات بیرونی وجود دارد. اندیشمندان حوزه ارتباطات معتقدند که ارتباط بیرونی بدون ارتباط درونی غیرممکن است. یعنی فرد زمانی می‌تواند با کسی دوستی کند که در درون خودش آن فرد را پذیرفته باشد. افراد زمانی کتاب زمانی را انتخاب و مطالعه می‌کنند که در درون خودشان علاقه‌ای به متن آن احساس کنند. تا زمانی که آن ارتباط درونی نباشد، این فرآیند بیرونی حاصل نمی‌شود. لذا حوزه وسیع گفت‌وگو نه تنها تکیه‌گاه و متن گسترده‌ای دارد، بلکه در درون فرد هم اهمیت دارد.

اگر دو مؤلفه مذکور در حوزه گفت‌وگو پذیرفته شود، نکته دیگری که در این حوزه مطرح می‌شود، ضمائم فرهنگی آن است. به‌عنوان مثال، متن آقای هانتینگتون ممکن است در آمریکا معنا و جواب خاصی بدهد؛ در صورتی که همین متن در حوزه فرهنگی بیرون از آمریکا معنا و جواب دیگری داشته باشد. درواقع کسانی که در حوزه زراعت مطالعاتی دارند می‌دانند نهالی که در یک زمین شوره‌زار کاشته می‌شود با نهالی که در زمینی حاصلخیز کاشته شده است، از نظر رشد و نمو شرایط کاملاً متفاوتی دارند. لذا ضمائم فرهنگی و زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی هر ملتی، یک حوزه گفت‌وگو و گفتمانی جدید را برای این بحث فراهم می‌کند. با این نگاه، باید رویکردها و قلمروهایی که برای حوزه گفت‌وگو وجود دارد را مورد توجه قرار دهیم.

به نظر می‌رسد چند قلمرو اساسی در گفت‌وگو وجود دارد که عبارتند از:

۱- گفت‌وگوهای رسمی که مبتنی بر دیپلماسی و قرارداد بین دولت‌ها، شرکت‌ها یا افراد تنظیم می‌شوند. بسیاری از گفت‌وگوهای روشنفکری، به‌خصوص گفت‌وگوهایی که در حوزه ادیان به‌صورت رسمی انجام می‌شود، اگر مبتنی بر برابری و آزادگی و قراردادهایی از قبل تعیین شده نباشد، محقق نمی‌شود و یا صرفاً به نوعی گفت‌وگوی رسمی و تشریفاتی اکتفا می‌شود.

۲- حوزه دیگری که برای گفت‌وگو وجود دارد، گفت‌وگوهایی است که بین نخبگان جامعه برقرار می‌شود. نخبگان دایره وسیعی دارند که علمای دین، روشنفکران

و نخبگان سیاسی در این قلمرو قرار می‌گیرند. نخبگانی که در نحله‌های اجتماعی حضور دارند، در این گفت‌وگو می‌گنجند. امروزه فرض بر این است که گفت‌وگوهایی که در غرب شکل گرفته، از نوع گفت‌وگوهایی است که فقط در میان کسانی انجام می‌شود که در مبارزات^۱ اجتماعی مشارکت می‌کنند و یا سردمداران و اعضای مبارزات اجتماعی هستند. به نظر من عمدتاً این قشر سیاسی هستند که در بین قشر نخبگان جامعه قرار می‌گیرند. در واقع، یک تغییر جدی در حوزه نخبگی به وجود آمده است.

عده‌ای معتقدند ۴۰ درصد فرهنگ عمومی غرب را فعالین اجتماعی تشکیل می‌دهند. اگر به اینترنت مراجعه کنید، انواع و اقسام فعالین محیط زیست، بازگشت به مسیحیت ناب و انواع و اقسام مخالفت‌ها مثل مخالفت با الکل و خشونت را مشاهده می‌کنید. آنان قشر وسیعی هستند که برای خود گفتمان‌ها و گفت‌وگوهای جدی را شروع کرده و به صورت شبکه‌ای عمل می‌کنند. بعضی از آنها دارای ارتباطات جهانی هستند. این یک جریان جدی در دنیای معاصر است که نمی‌توان از آنها صرف‌نظر نمود و از دایره گفت‌وگو حذفشان کرد.

۳- دسته دیگر، گفت‌وگویی است که در فضای عمومی و مردم عادی صورت می‌گیرد. در این دسته، قطعاً گفتمان‌های بسیار جدی در قالب زندگی روزمره جریان دارد که آن را می‌توان به قواعدی تبدیل کرد و به کمک آنها، فهم دقیقی از "هویت ملی" به دست داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منتظر قائم: آقای دکتر عاملی براساس رویکرد "هابرماس" گفت‌وگو را از منظر ارتباطی تفسیر کردند. به اعتقاد من، ایشان از مفهوم دیالوگ به مفهوم ارتباط و گفتمان نزدیک شدند. اگر گفت‌وگو را از بُعد ارتباطی تعریف کنیم، از یک سو شامل تمام مراودات جمعی خواهد شد که می‌تواند انواع و اقسام زیادی داشته باشد و از سوی دیگر، اگر دیالوگ به گفت‌وگوی رسمی یا گفت‌وگوی بین نخبگان تقلیل یابد، در این حالت گفت‌وگو مسیرهای خاصی پیدا خواهد کرد و طبیعتاً ادامه بحث ما تابع انواع گفت‌وگو خواهد شد. آقای دکتر خانیکمی، با این توضیح کوتاهی

که ارائه شد، جنباعالی چه تعریفی از گفت‌وگو دارید؟ و این تعریف در کجای این طیف قرار می‌گیرد؟

خانیکی: به اعتقاد من، گونه‌شناسی که شما اشاره کردید، به خصوص برای کاربردی کردن گفت‌وگو خیلی ضرورت دارد. زیرا میان مرزها و تفاوت‌هایی که بین انواع گفت‌وگو وجود دارد و انواع و اقسام کنش‌ها و واکنش‌هایی که منجر به ارتباط می‌شوند، باید وجه تناسبی برقرار شود. در این زمینه، چند نکته را مطرح می‌کنم. اولین نکته اینکه به نظر من گفت‌وگو امر نوپدیدي به‌شمار می‌رود. اگرچه این مقوله سابقه دیرینه‌ای دارد و به رشد معرفت و نقد مربوط می‌شود؛ به‌خصوص بر جهان مدرن و فرامدرن هم تأکید دارد. دومین نکته اینکه هر گفتنی، گفت‌وگو نیست. یعنی گفت‌وگو باید یک پدیده هدفمند باشد. به نظر من، اگر بخواهیم نسبت اولی را با دومی برقرار کنیم، باید به دنبال یافتن یک مسأله نظری و رفع مشکل عملی باشیم. نکته سوم، سازوکار گفت‌وگو است که به نظر من نقد و فهم است، نه حمله و دفاع. بسیاری از این گفت‌وگوها و نقدهایی که انجام می‌شود، مبتنی بر فهم یک حقیقت و واقعیت نیست؛ بلکه حمله و دفاع است. از این نظر، بسیاری از افراد این دو مقوله را از هم تفکیک کرده‌اند و میان گفت‌وگو با جروبحث و احتجاج، فرق قائل هستند. بنابراین، هر ارتباطی گفت‌وگو نیست. اگر در یک بستر تاریخی بنگریم، مشاهده خواهیم کرد که در بسیاری از مواقعی که طرفین با هم گفت‌وگوها انجام داده‌اند ولی در این گفت‌وگوها نقد و فهمی انجام نگرفته است، هر دو طرف در حال گفت‌وگو بوده‌اند، ولی شنیدنی صورت نگرفته است. یکی با صدای بلند و دیگری با صدای آرام برای حمله یا دفاع حرف می‌زند، چه با خودش و چه با دیگری.

براین اساس، گفت‌وگو را یک مکالمه و یک پدیده چندوجهی می‌دانم که از نظر تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، شرکت کنندگان برای نیل به هدفی واحد و مشترک - که همان حل و رفع مسأله و مشکل مبتلابه همه است - به فهم و نقد سخن یکدیگر می‌پردازند. البته همان طور که اشاره شد، گفت‌وگو رویکردها و آثار دیگری نیز دارد. قطعاً یکی از نتایج گفت‌وگو این است که خرد را جایگزین قدرت می‌کند. یکی دیگر از نتایج طبیعی آن، گشودگی در برابر فروبستگی است؛ یعنی اساساً

گفت‌وگو از جنس باز شدن و باز بودن است. از دیگر نتایج و لوازم آن، ارتباط می‌باشد که اگر این عنصر را یک مقوله جدید در نظر بگیریم، روی نقد و فهم هدفمند تکیه کرده و تأکید دارد.

منتظر قائم: با وجود آنکه بحث پیرامون مفهوم‌سازی گفت‌وگو اهمیتی بیش از این دارد، اما اجازه می‌خواهم به همین مقدار بسنده کرده و دربارهٔ زمینه‌های تاریخی گفت‌وگو و مراحلی که تاریخ بشریت از منظر گفت‌وگو طی کرده، بحث کنیم. سؤال این است که آیا گفت‌وگو همیشه در طول تاریخ، در تمام جوامع و در عرض جغرافیا به یک گونه بوده است یا خیر؟ اگر پاسخ منفی است، ما کدام شکل آن را به عنوان وجه مطلوب گفت‌وگو تلقی کنیم؟ آقای دکتر خانیکی گفت‌وگویی کنونی را گفت‌وگو در عصر عقلانیت و عصر دکارتی نامیدند، یعنی گفت‌وگویی هدفمند؛ تلاشی که توسط انسان‌های هدفمند و فعال صورت می‌گیرد. انسان طبیعتاً موجودی تاریخ‌مند، اجتماعی و فرهنگی است. بنابراین تمام آن متن‌ها را به همراه خودش وارد فرایند گفت‌وگو می‌کند. آقای دکتر مهاجرانی، شما چه مراحل را برای تاریخ گفت‌وگو می‌شناسید و براساس این مراحل، آیا با نظر آقای دکتر خانیکی درباره گفت‌وگویی هدفمند و عقلانی موافقت می‌کنید؟

مهاجرانی: من از زاویه دیگری به تعریف آقای دکتر خانیکی نگاه می‌کنم. گفت‌وگو با اندیشه نسبت پیدا می‌کند. تفاوت اندیشه با خیال این است که جهت، مبدأ و مقصد دارد؛ مثل گردباد نیست که بدون جهت حرکت کند. تحلیلی که دربارهٔ فکر در منظومه حکمت وجود دارد، مبنی بر این است که از مبدأ تا مراد حرکتی آغاز می‌شود، همان تعبیر گلشن راز شبستری است که تفکر سیری است که انسان از باطل شروع می‌کند تا به حقیقت برسد و حقیقت را دریابد. اگر برای گفت‌وگو هدفمندی وجود داشته باشد، طبیعی است که ما با پشتوانهٔ اندیشه، بر دشواری‌ها فایز خواهیم شد.

بررسی سیر تاریخی سه حوزه‌ای که جناب آقای دکتر عاملی در گفت‌وگو برشمردند، به بحث ما در شناخت زمینه‌ها و تجربیات تاریخی گفت‌وگو کمک می‌کند. یعنی گفت‌وگو در همان سه سطح حکومت‌ها و دولت‌ها، نخبگان و مردم صورت

می‌گیرد. شاید با این سه نگاه بتوانیم تا حدودی تقسیم‌بندی خودمان را سازمان‌دهی کنیم. البته ما در شرق زندگی می‌کنیم و مدلی که تاکنون در شرق برای حکومت وجود داشته، متأسفانه مدل استبدادی و تک‌گویی بوده است. بدین معنا که حکومت‌ها مجال گفت‌وگو را به مدیران و کارگزاران خود نمی‌دادند.

یک تجربه تلخ تاریخی در این باره، داستان انوشیروان است. زمانی که وی تصمیم گرفت سازمان‌دهی اداره ایران را، هم به لحاظ تقسیم‌بندی ایالت‌ها و بخش‌های حکومتی و هم به لحاظ سازمان‌دهی اقتصادی و مالیاتی و به دنبال آن، سیاسی تغییر دهد، برای سازمان‌دهی اقتصادی و تعیین مقدار مالیاتی که باید از احشام، درختان میوه، زمین و دیگر محصولات گرفته شود، یکی از دبیران پیشنهاد می‌کند به جای اخذ مالیات ثابت از همه کشاورزان، مالیات برحسب شرایط به صورت متغیر تعیین شود. یعنی اگر کشاورزی با قحطی مواجه شد و یا دام‌ها و محصولاتش از بین رفت، مالیات کمتری از او گرفته شود. به محض طرح این پیشنهاد، انوشیروان به بقیه دبیرانی که در جلسه حاضر بودند دستور می‌دهد با قلمدان‌هایی که از جنس سنگ یا فولاد ساخته شده و در دسترس آنان بود، بر سر او بکوبند و به این طریق آن دبیر را به قتل رسانند. محصول چنین رفتاری، نابودی نظام کشاورزی در ایران بود. روستائیان به محض اینکه احساس کردند امکان پرداخت مالیات و سرانه‌ها را ندارند، از روستاها گریختند و بدین ترتیب روستاها تبدیل به ویرانه شدند.

در نتیجه، در آن مقطع سیستم مبتنی بر استبداد و تک‌گویی^۱ حاکم بوده و گوش شنوایی وجود نداشته است. البته طنزی برای سیستم دموکراسی در جهان معاصر وجود دارد که پذیرفتنی است. این طنز می‌گوید: در سیستم استبدادی، "پنبه" در دهان مردم است، در صورتی که در سیستم دموکراسی "پنبه" در گوش حاکمان و حکومت‌ها قرار دارد. یعنی مردم هر قدر مایلند صحبت می‌کنند، اما حکومت‌ها به حرف آنها گوش نمی‌دهند. یعنی انقطاعی در درون حکومت و حکومت و مردم وجود دارد و گفت‌وگویی صورت نمی‌گیرد.

به نظر من، بهترین سطح گفت‌وگو، گفت‌وگو در حوزه نخبگان است. گفت‌وگو یک مقوله بدیعی است که در یونان باستان اتفاق افتاد و سازمان‌دهی شد. به عنوان مثال،

سقراط اولین فیلسوفی است که با توانایی استثنایی و تحسین‌برانگیزی، گفت‌وگو را به‌عنوان بستر و محوری برای رسیدن به حقیقت معرفی کرد. علی‌رغم اینکه قرن‌ها از طرح این موضوع می‌گذرد، در کشور ما مدرسه و یا مکتبی که گفت‌وگو را در بین نخبگان ساماندهی کند، شکل نگرفته است. امروزه شاهد دوره توسعه دانش هستیم. بدیهی است در این دوره، برای یادگیری و کسب دانش، گفت‌وگو پشتوانه اصلی است که براساس آن دانش، توسعه پیدا می‌کند. ما اکنون در حوزه دولت‌ها و حکومت‌ها، شاهد گفت‌وگو به معنای ارتقای معرفت و نقد نیستیم. وقتی حکومت کنندگان با دیگران صحبت و گفت‌وگو می‌کنند، به دنبال جست‌وجوی حقیقت نبوده، بلکه در صدد کسب منفعت هستند. البته تعابیر مختلفی از جمله تعبیر "مترنخ" است که می‌گوید "خداوند زبان را به انسان داد تا برخلاف قلبش صحبت کند." این تعریف سیاسی است و انسان را به‌گونه‌ای معرفی می‌کند که دارای دوگانگی یا فاصله بین زبان و قلبش است. درواقع، گفت‌وگوی دیپلماتیک تقریباً همین معنا را دارد. وقتی دو دیپلمات با هم صحبت می‌کنند، نمی‌خواهند به حقیقت برسند. زیرا هر دو برای خود پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌هایی دارند که متناسب با منفعت‌های کشور متبوعشان است. اما در حوزه نخبگان اینگونه نیست. در این حوزه، گفت‌وگو با دانش و دانایی نسبت دارد که توضیح مفصلی را می‌طلبد.

در سطح سوم گفت‌وگو، مردم قرار دارند. متأسفانه تاریخ شرق به لحاظ نقش و حضور مردم در گفت‌وگو، تاریخ افتخارآفرینی نیست. علت آن این است که هر چه ما به تاریخ سده‌های گذشته خودمان رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که درجه دانش و دانایی و امکان ارتباط به حداقل می‌رسد و شاهد جهان‌های بسیار کوچک و محدودی هستیم. ضرب‌المثل معروفی است که می‌گوید "آن طرف آبادان هیچ جایی نیست." یعنی اینکه یک فرد آبادانی فکر می‌کرد آن‌جا همه دنیا است. در همین رابطه، تجربه ملموسی از دوران کودکی دارم که بازگو می‌کنم. در آن دوران زمانی که به قصد سفر به شهر از روستا خارج می‌شدیم و به کنار جاده می‌آمدیم، به راننده‌ای که برای سوار کردن ما می‌ایستاد، می‌گفتیم به شهر می‌رویم. به خاطر اینکه به جز نزدیکترین شهر، شهر دیگری را نمی‌شناختیم؛ تلقی‌مان این بود که تنها ده، همان ده است و فقط یک شهر بیشتر وجود ندارد. گمان می‌کنم که در طول تاریخ یک ارتباط بسیار محدود و بسته‌ای وجود

داشته که نمی‌توان آن را درجه‌بندی کرد. البته در بخش نخبگان سخن بسیار است که اگر فرصتی شد به آن خواهیم پرداخت.

منتظر قائم: آقای دکتر خانیکی، اجازه می‌خواهم در ادامه بحث سؤال را با شما آغاز کنم. اگر مطابق تعریفی که ارائه کردید بپذیریم هرگونه ارتباط هدفمند، انتقال پیام بین دو انسان یا بین دو مجموعه انسانی است و همین‌طور اگر نظر آقای دکتر مهاجرانی را بپذیریم که گفتند هویت انسان، موجد و نقطه شروع گفت‌وگوست؛ اگر هویت را زیربنا و پیوند دهنده طرفین یک گفت‌وگو بدانیم آیا مجاز هستیم که از گفت‌وگوی درون قومی و بین قومی، درون حزبی و بین حزبی و درون اقشار و ساختارهای مختلف جامعه صحبت کنیم؟ اگر شما این انواع و اقسام گفت‌وگو را بپذیرید، با صحبت‌های آقای دکتر مهاجرانی که مقداری کلان‌تر بحث کردند، تفاوت پیدا خواهد کرد. لذا همان سه نوع گفت‌وگو را می‌توانیم بیشتر بشکافیم. یعنی می‌توان گفت‌وگوی بین نخبگان را به گفت‌وگوی درون نخبگان در سطوح مختلف در ساختار اجتماعی (نخبگان درون ملت یا نخبگان درون یک طبقه) و به‌عنوان واحدی برای تحلیل وضعیت شرکت‌کنندگان در فرایند گفت‌وگو در نظر گرفت. آیا شما این نوع تقسیم‌بندی از گفت‌وگو را با این دامنه و وسعت می‌پذیرید؟

خانیکی: من ترجیح می‌دهم درباره سؤال دوم تقسیم‌بندی موردنظر خودم را مطرح کنم. تاریخ را از حیث گفت‌وگو می‌توان به دو گونه تقسیم کرد و به لحاظ سخت‌افزاری نیز می‌توان آن را براساس تأثیر جدی که روی گفت‌وگو دارد، دوره‌بندی نمود. اما اگر به گذشته برگردیم، کسانی که صحبت از جهانی شدن می‌کنند، با همین نگاه، دوره‌بندی تاریخی خاصی ارائه می‌دهند. گرچه مقوله جهانی شدن به مفهوم امروزی مبتنی بر ارتباطات جهانی است، ولی با همین نگاه ابزار، تاریخ را می‌توان تقسیم‌بندی کرد. زیرا در دوره‌ای که ارتباطات طبیعی بین بشر برقرار بود، به همان میزان که ارتباط طبیعی بود، جهان پیرامون هم یک جهان محدود به دنیای طبیعی بود. مثال آبادان را که آقای مهاجرانی آوردند، مربوط به دوره‌ای بوده است که صنعت

ارتباطات وجود نداشته و همه ارتباطات بشر طبیعی بود. اگر مرکبی وجود داشت، مرکبی طبیعی بود. البته در آن دوره، نگرش جهانی وجود داشت و گفتمان‌های جهانی در ادیان و امپراتوری‌های بزرگ به وضوح دیده می‌شد. ادیان الهی که خطاب‌های عام دارند مثل یا ایها الناس و یا ایها الذین آمنوا، اینها خطاب‌هایی است که در خارج از مرزهای نژادی، جغرافیایی و سیاسی، همه عالم را مخاطب قرار می‌دهد؛ در واقع، گفتمان جهانی است. اما در حوزه عمومی، انسان به دایره‌هایی محدود بوده است. لذا گفت‌وگوها از تنوع کمتری برخوردار بود. چون جهان تصویری، جهان محدود و جهان معارف، جهان محدودتری بوده است. این یک مقطع تاریخی است. مقطع دیگر، دوره انقلاب صنعتی است که ماشین وارد زندگی بشر شد و به اعتباری، زمینه تولید فرهنگ انبوه فراهم گردید. همان‌طور که ماشین کالای انبوه تولید می‌کرد، به همان میزان، بستر تولید فرهنگ انبوه هم فراهم بود. به این دلیل که در سابق پدران ما قرآن را از ابتدا تا انتها با دست می‌نوشتند، ولی امروزه در سایه صنعت چاپ و تکثیر هر مکتوبی با یک بار نگرارش در اختیار صدها هزار نفر قرار می‌گیرد و به همین میزان بستر تولید فرهنگ انبوه فراهم می‌شود و این نکته مؤید تئوری "آدورنو" در گفت‌وگو است.

به نظر من، این مقوله زمانی مطرح می‌شود که صنعت فرهنگ بوجود می‌آید. یعنی صنعت در تولید فرهنگ دخالت می‌کند و فضای بسیار گسترده‌تری برای تعاملات و گفت‌وگوهای فرهنگی فراهم می‌شود. دوره سوم که به لحاظ سخت‌افزاری می‌توان آن را از دوره دوم، یعنی دوره مدرنیته جدا کرد، هنگامی است که صنعت ارتباطات بوجود آمد. به‌عنوان مثال، زمانی که موس^۱ ساخته شد، بشر برای اولین بار توانست با اشاره به دکمه‌ای به کمک علایم الکتریسته پیام خود را منتقل کند. این انتقال پیام از طریق صنعت بعدها رشد پیدا کرد و ارتباط هم‌زمان، تبدیل به ارتباط جهانی شد. این حرکت، دایره ارتباطات را بسیار وسیع نمود و مفهومی به نام Globalism و جهان‌گرایی در گفتمان‌های بشری راه باز کرد. این جهان‌گرایی با جهان‌گرایی دوره افلاطون و سقراط بسیار فرق می‌کند. جهان‌گرایی این دوره، متکی بر ارتباطات هم‌زمان و تنوع است. این تقسیم‌بندی را می‌توان برای هر تمدن، فرهنگ و دوره‌ای ارائه داد. این امر چیزی است که در سخت‌افزار زندگی بشری پیش آمد. گفت‌وگو در تمدن‌های مختلف جامعه

بشری، تقسیم‌بندی‌های متفاوتی دارد. با توجه به تجربه فرد از تاریخ خود، دوره‌ای از تاریخ را قرون وسطی تلقی می‌کند، دوره‌ای دیگر را دورهٔ روشنگری و یا دورهٔ مدرنیسم و دوره دیگر را پست مدرنیسم می‌نامد. این تقسیم‌بندی دقیقی نیست. چون همزمان با دورهٔ قرون وسطی در غرب، ما سابقهٔ تمدن قرطبه در قرن دهم میلادی و سابقهٔ مدرسه بغداد را داریم. سابقه تمدنی بسیار بزرگی که در عالم اسلام به دورهٔ طلایی تاریخ اسلام معروف است. در همین دوره، از نظافت و تمیزی مردم و وجود ۳۰۰ حمام، نظام شهری و ۷۰ کتابخانه در شهر قرطبه نقل شده است؛ کتابخانه‌هایی که ۶۰۰ هزار نسخهٔ خطی در آن وجود داشته است. لذا کسانی که به هویت ملی و تمدنی خود می‌نگرند، بایستی یک نگرش تاریخی و دوره‌ای نسبت به گذشتهٔ خود داشته باشند و اشتباه بزرگی که در متون ادبیات در شرق دیده می‌شود، سرایت تقسیم‌بندی‌ها و نوع نگرش‌هایی است که غرب به تاریخ خود دارد. این نوع مقوله‌بندی و دسته‌بندی‌ها، به نگاه روشنفکری خودمان و به تاریخ شرق سرایت کرده و می‌تواند ما را در نگرش‌های بعدی دچار چالش‌های جدی نماید.

منتظر قائم: در ادامه، برای روشن‌تر و شفاف شدن بحث، این سؤال را از دکتر عاملی می‌پرسم که آیا شما مشروعیتی برای الفاظ گفت‌وگویی بین قومی، گفت‌وگویی درون قومی، گفت‌وگویی درون حزبی، گفت‌وگویی بین حزبی و گفت‌وگویی بین جناحی و یا درون جناحی قایل هستید؟

عاملی: در پاسخ به سؤال شما، لازم است چند نکته را بیان کنم. اولاً مشروعیت به خودی خود معنای مستقل ندارد؛ بلکه مشروعیت یک مفهوم نسبی است و براساس نسبت معنایی که دارد، تعریف می‌شود. براین اساس، مشروعیت را می‌توان مثلاً هم براساس تعابیر دینی - یعنی آن چیزی که دین مشروع می‌داند - و هم براساس نظام لیبرال - دمکراتیک معنا کرد. ما در دین اسلام نگرش نژادی و قومی نداریم و نمی‌خواهیم برتری انسان‌ها را براساس نژاد، قوم، جنس و گروه سنی‌شان معنا کنیم. البته اشکالی ندارد که گفت‌وگو بین قومیت‌ها وجود داشته باشد. برای اینکه زمین و جغرافیا تعلقاتی پدید می‌آورد. تفاوتی که بین ناسیونالیسم و وطن‌پرستی وجود دارد، در همین

جاست. ناسیونالیسم نوعی ایدئولوژی است که جایگزین دین می‌شود. ولی وطن‌پرستی مفهومی است که از ناحیه دین مشروعیت پیدا می‌کند. انسان از هر سرزمینی که باشد، تعلقاتی دارد که بسیار زیبا و ارزنده و براساس تعالیم دین مشروع است. اما صرف گفت‌وگوی بین قومی، به نظر می‌رسد که جریان و فرایندی شدنی و امکان‌پذیر است. از طرفی، در بستر تنوع‌های گسترده ناشی از فرایند جهانی شدن، توجه به "خود قومی" برجسته‌تر خواهد شد. در واقع، در آئینه تفاوت‌ها و جمعیت‌هاست که انسان متوجه خود، هویت خود، قوم خود و ملت خود می‌شود.

طباطبایی: به اعتقاد من، گفت‌وگوی درون قومی و درون حزبی نه تنها مشروع است؛ بلکه با تعبیری که در مقدمه بحث‌هایم مطرح کردم، آن را ضروری تشخیص می‌دهم. مقوله گفت‌وگو از گذشته، یعنی حتی از دوره افلاطون و سقراط مطرح بوده است.

دیالوگ خبرگان ضرورتاً باید هم سطح باشد. ماکس وبر شرایط و اساس دیالوگ را مبتنی بر تکامل انسان حول محور حقیقت‌یابی می‌داند. برخی فیزیکدانان اجتماعی معاصر، انسان را از دید کوانتومی به حالت مغز تعبیر می‌کنند که می‌سازد، خلق می‌کند. می‌پروراند و عرضه می‌کند. حتی در قرآن آیاتی است که انسان را به تدبیر دعوت می‌کند. در شرایط اجتماعی و تاریخی، جوامعی که تحت تأثیر قدرت‌های خارجی و یا استبداد داخلی قرار دارند، براساس شرایط روانی که در زمان سلطه اعمال می‌شود، هم سلطه‌گر و هم انسان زیرسلطه، به ویرانی کشیده می‌شود. سلطه‌ای که از بالا به زیرسلطه تحمیل می‌شود، اثراتش را به پایین‌ترین سطح انتقال می‌دهد. پس سلطه‌پذیر، در عین حال سلطه‌گر هم هست و موجب از خودبیگانگی خود او در جامعه‌اش می‌شود. متأسفانه این روند او را از فرهنگ، طبیعت و جامعه‌اش دور می‌کند.

خانیکی: اگر بخواهیم از مجموعه بحث‌هایی که اساتید محترم به آنها پرداختند، نتیجه‌ای را استخراج کنیم، باید گفت که گفت‌وگو یا دیالوگ در مقابل تک‌گویی یا منولوگ قرار دارد و در تلاش‌های تاریخی که تاکنون صورت گرفته، می‌توان نقاط تمایزی را میان این دو مفهوم دید. بنابراین، اگر گفت‌وگو را تلاشی برای از میان بردن روند و یا نظام تک‌گفتاری بدانیم، گفت‌وگو می‌تواند بین احزاب، اقوام، جنبش‌های

مختلف اجتماعی و بین نسل‌های مختلف انجام گیرد. به علاوه، گفت‌وگو می‌تواند هم بین حکومت شوندگان و حکومت کنندگان و هم بین طرف‌های درگیر تحقق یابد. به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی به سطح سیاست، نخبگان فرهنگی و عامه مردم هم نزدیک است. امروزه، بحث گفت‌وگو میان زنان، هم سطح با گفتمان‌های مردانه مطرح است. یک وجه بین نسل‌ها که به‌طور جدی درگیر آن هستیم، این است که گفتمان کدام نسل گفتمان غالب است؟ آیا می‌تواند گفت‌وگویی انجام بگیرد؟ و آیا بحثی در حوزه دموکراسی و استبداد درباره حکومت شوندگان و حکومت کنندگان وجود دارد؟ و بالاخره آیا گفت‌وگو همان گفت‌وگویی است که از سوی حکومت شوندگان شکل می‌گیرد یا برعکس؟ با توجه به این قضایا، فکر می‌کنم زمینه‌های تاریخی گفت‌وگو هم‌زاد بشر است و همان‌طور که اشاره شد، گفت‌وگو در تاریخ تفکر شکل می‌گیرد.

یکی از مقوله‌هایی که در بررسی مفهوم گفت‌وگو باید به آن پرداخته شود، نسبتی است که گفت‌وگو با ادیان و مذاهب پیدا می‌کند. به نظر من، مذهب نقش تعیین کننده، مؤثر و تقویت کننده‌ای در گفت‌وگو دارد. اساساً فرهنگ دینی مبتنی بر گفت‌وگویی است که فرد با هستی بخش خود برقرار می‌کند و از این طریق، ارتقا می‌یابد. انسان از طریق گفت‌وگو هم مخاطب خدا قرار می‌گیرد و هم می‌تواند خدا را مخاطب قرار دهد. به همین دلیل، نگاهش به دیگران از منظر خداست. در تمام ادیان این وجه گفت‌وگو را می‌توان دید. بنابراین می‌توان تأکید کرد که گفت‌وگو محصول و نتیجه فرهنگ‌های مذهبی است.

علاوه بر زمینه تاریخی، لازم است به نکته‌ای که در سؤال اول به آن پرداختم، اشاره کنم. اگر گفت‌وگو را به‌عنوان امری نوپدید تلقی کنیم، باید زمینه‌ها و پس‌زمینه‌های تاریخی آن را تا حدودی بازتعریف نماییم. در آنجاست که تفاوت آن با ارتباط روشن می‌شود. هر یک از واژه‌های بحث، مذاکره، صحبت و گپ زدن، با گفت‌وگو تفاوت‌هایی دارند. واژه ارتباط نزدیک‌ترین مقوله به گفت‌وگوست. ولی در عین حال، این دو مفهوم تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. ارتباط عبارتست از انتقال اطلاعات و معرفت با حداکثر دقت، سلامت و امانت. ولی وقتی صحبت از گفت‌وگو می‌شود، مراد خلق امر نوپدید است. در گفت‌وگو، تلاش برای انتقال اندیشه‌ها، آراء و اطلاعاتی نیست که پیشاپیش شناخته شده یا صد در صد مورد پذیرش قرار گرفته‌اند؛ بلکه هدف خلق و

پدید آوردن امری نو با مشارکت یکدیگر است. یعنی غلبه یافتن برنظامی که در وجوه و غالب‌های مختلف وجود دارد.

طباطبایی: آقای دکتر خانیکی، مطابق نظریه شما، بین نخبگان و عوام، دیالوگ معنا پیدا نمی‌کند؛ شاید عوام بین خودشان و نخبگان بین خودشان دیالوگ داشته باشند؟

خانیکی: به یک معنا در تقسیم‌بندی اعتباری همین‌طور است. ولی در نهایت می‌توان گفت که خواص و نخبگان می‌توانند میان خودشان دیالوگ داشته باشند. مثلاً در تعبیر دینی، این معنی می‌تواند بین متخصصین وجود داشته باشد، ولی در تعریف نخبه‌گرا از گفت‌وگو، تفاوت با انبیاء و روشنفکران در همین نکته نهفته است. ممکن است در تعاریف جدید از گفت‌وگو، طبقه‌بندی‌هایی به عمل آوریم. ولی عوام و خواص از لحاظ نوع دین و برداشت خود، با هم تفاوت دارند. این امر جوهر واحدی با تعریف گفت‌وگو پیدا می‌کند که قطعاً تقسیم‌بندی‌ها را به هم می‌ریزد. داستان موسی و شبان بهترین معرف این نکته می‌باشد.

عاملی: به نظر من نوع دغدغه‌هایی که میان طرفین گفت‌وگو وجود دارد، سطوح گفت‌وگو را تعیین می‌کند. اصولاً دغدغه‌ای که بین روشنفکران جامعه و یا دغدغه‌ای که در نظام سیاسی و روابط بین دولت‌ها وجود دارد، با دغدغه‌ای که در زندگی روزمره مردم وجود دارد، فرق می‌کند. لذا تفاوت دغدغه‌هاست که تفاوت در سطوح گفت‌وگو را ایجاد می‌نماید.

خانیکی: من هم به همین نکته اشاره کردم که باید مسأله نظری مشترکی بین طرفین گفت‌وگو وجود داشته باشد تا براساس آن، گفت‌وگوکنندگان با مشارکت یکدیگر چیز جدیدی را خلق کنند.

طباطبایی: در ادامه صحبت‌های آقای دکتر خانیکی باید اضافه کنم که به موازات گستره و سیطره‌ای که وسایل ارتباط جمعی بر اثر انفجار اطلاعات و با گذر از

محدودیت‌های زمانی و مکانی و گسستن مرزها و حصارها به دست آورده، ولی در عین حال داده‌ها و به قول دکتر عاملی، متن‌ها فقیرتر شده‌اند. یعنی زمانی ارتباطات از طریق قاصد و با سرعت‌های کم برقرار می‌شد و قاصدی سوار بر درشکه یا ماشین پیغام را می‌رساند و یا مثلاً قطار سریع‌ترین وسیله ارتباطی محسوب می‌شد. ولی از زمان اختراع خطوط الکترونیک، اطلاعات به سرعت و در لحظه منتقل می‌شود. در گذشته، در محیط زندگی مان متوجه مشکلات امروز و فردا نبودیم. حتی در حوزه هواشناسی نمی‌دانستیم فردا چه می‌شود. اما امروزه می‌توانیم از تغییرات دما در نقاط مختلف جهان مطلع شویم. ولی این اطلاعات به چه درد می‌خورد؟ نه تنها هیچ مشکلی از زندگی بشر را حل نمی‌کند، بلکه او را با یکسری داده‌ها و اطلاعات غیرقابل کاربرد مرتبط می‌سازد. نتیجه اینکه، با وجود گسترش روزافزون ارتباطات و تولید داده‌های وسیع، ولی این اطلاعات بی‌خاصیت‌تر شده‌اند و هیچ تأثیری در زندگی افراد ندارند. به علاوه، مشکلات امروزی دنیا و جوامع انسانی، فقر، گرسنگی، بیماری، تجاوز و سلطه‌گری فقدان اطلاعات و کمبود دانسته‌ها نیست؛ بلکه فقدان داده‌های مؤثر و مبادلاتی است که بتواند مشکلات انسان‌ها را حل کند. حل مشکلات یاد شده بیشتر در گرو انجام دیالوگ در زمینه‌های مربوطه است.

منتظرانم: بحث بعدی، درباره ضرورت گفت‌وگو در دوران جهانی شدن و انقلاب ارتباطات است. اینکه در دوران جدید و جهان آینده آیا گفت‌وگو اهمیت پیدا خواهد کرد، بستگی به گونه‌شناسی‌هایی دارد که از گفت‌وگو انجام می‌شود و نوع پدیده‌هایی است که به ملت‌ها و عرصه جهانی عرضه خواهد شد. لازم است این نکته از طرف اساتید تصریح شود که این گونه‌شناسی‌ها چگونه در آینده و در حال حاضر تشکیل خواهد شد. هرچند در این گونه‌شناسی‌ها صرفاً بر یک بُعد تأکید می‌شود، مثل گفت‌وگوی سیاسی، گفت‌وگوی فرهنگی یا گفت‌وگو میان گروه‌های مختلف و مطرح در عرصه جهانی. آقای دکتر عاملی در بحث‌شان مطرح کردند ارتباطی که توده‌های مردم از طریق رسانه‌ها برقرار می‌کنند و یا اثرگذاری فرهنگی که از طریق مصرف رسانه‌ای اتفاق می‌افتد، از مصادیق گفت‌وگو تلقی می‌شود. از جمع‌بندی صحبت‌های اساتید چنین استنباط می‌شود که تمام فعالیت‌های هدفمندی که برای کشف حقیقت به

شیوه مشارکتی درون جنسیت‌ها، نسل‌ها، طبقات، احزاب، گروه‌های سیاسی، اقشار اجتماعی، ادیان، فرهنگ‌ها و ملت‌ها انجام می‌گیرد، از مصادیق گفت‌وگو محسوب می‌شود.

آقای دکتر مهاجرانی، اگر دوران جدید را دوران ارتباطات و عصر جهانی شدن بنامیم، شما با توجه به مسئولیت‌های قبلی و مسئولیت‌های فعلی‌تان فکر می‌کنید در سطح ملی و بین‌المللی آیا گفت‌وگو اهمیت بیشتری پیدا کرده است یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، پاسخی که ملت‌ها باید به فشارهای جهانی بدهند، چگونه باید باشد؟

مهاجرانی: در پاسخ به بخش اول، سؤال تردیدی نیست که فضای جدید، فضای ضرورت گفت‌وگوست. به‌ویژه، بحث ارتباطات را از این زاویه می‌توان مطرح کرد که ارتباط ممکن است از یک حد متعادلی فراتر رفته و به زمینه گفت‌وگو آسیب برساند. به‌عنوان مثال، اگر ما برای انتخاب امری امکان‌گزینش محدودتری داشته باشیم، در نتیجه راحت‌تر انتخاب می‌کنیم. ولی اگر امکان‌گزینش بی‌پایان باشد، طبعاً زمان را از دست داده و امکان انتخاب را نخواهیم داشت. در این‌جا لازم است به داستانی اشاره کنم.

روزی جوانی به ابن‌وقاص گفت که علاقمندم شعر بسرایم. ابن‌وقاص به او گفت تو بایستی ده دیوان از شاعران معروف را حفظ کنی؛ بعد بیا تا بگویم که چگونه باید شعر بگویی. او همین کار را کرد و بعد از یکی، دو سال پرگشت. ابن‌وقاص او را امتحان کرد و سپس به او گفت که تمام آن شعرهایی را که فراگرفتی، فراموش کن. با فراموش کردن آن‌چه که خواندی می‌توانی شعر بگویی. گمان می‌کنم برخی مواقع ارتباطات تبدیل به ضداارتباطات می‌شود.

با توجه به اینکه به لحاظ جنبه‌های روانشناسی و اجتماعی ارتباطات، جامعه ارتباطی پیشرفته به سلامت روانی انسان‌ها آسیب می‌زند، به‌نظر می‌رسد که گفت‌وگو ضرورت زیادی می‌یابد. کارمندی که تمام کارهای خودش را به شکل ماشینی و ارتباطی انجام می‌دهد، دیگر برای خرید یا تماشای فیلم به مغازه، سینما و تئاتر نمی‌رود. بنابراین در عصر انفجار و انقلاب ارتباطات، گفت‌وگو ضرورت جدی دارد. یک علت دیگر این

است که ارتباطات پدیده‌ای است که بیشتر در سطح اتفاق می‌افتد؛ در صورتی که گفت‌وگو پدیده‌ای است که در عمق رخ می‌دهد. در گفت‌وگو این مجال وجود دارد که با فردی که گفت‌وگو صورت می‌گیرد، بتوان یکبار دیگر از منظر او صورت مسأله را پرسید. این غیر از ارتباط یکسویه‌ای است که با رسانه برقرار و پیامی فرستاده و برداشت می‌شود. در صورتی که وقتی این ارتباط زنده و دوطرفه باشد، مؤثرتر خواهد بود. پس پاسخ به سؤال جناب‌عالی این‌گونه خلاصه می‌شود که به دلیل انفجار ارتباطات، گفت‌وگو ضرورت حتمی دارد. به علاوه، گفت‌وگو ارتباط تکاملی با دیگری و هم ارتباط تکاملی با ملت‌ها است.

طباطبایی: علی‌رغم اینکه در سایه وسایل ارتباطی جدید و در شرایطی که حوزه‌های کشوری و حتی تمام مرزهای جغرافیایی در نور دیده شده و انسان‌ها در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، با این حال انسان‌ها از هم دور شده‌اند. شبیه مجموعه افراد خانواده‌ای که علی‌رغم مجاورت مکانی، ولی با هم نیستند و از هم فاصله ذهنی دارند. در ایام کودکی، زمانی که در قم زندگی می‌کردیم و در منزلمان برق نداشتیم، دو چراغ وجود داشت. یکی در کتابخانه پدرم و دیگری در اتاق نشیمن که همه دور هم زندگی می‌کردیم. همین امر باعث ایجاد نزدیکی و صفا و صمیمیت در زندگی ما شده بود. سه نسل در یک اتاق زندگی می‌کردند و مبادلات فرهنگی صورت می‌گرفت. اما به محض اینکه برق آمد و تسهیلات فراهم شد، همراه این تسهیلات و امکانات، خسارت‌هایی هم به بار آمد. امروزه مهمترین اثر تخریبی تلویزیون، انقطاع انسانی و فرهنگی است که متأسفانه روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شود. بنابراین، آنچه را که در مزیت گفت‌وگو برشمردیم، عملاً از بین رفته و این خلاء گفت‌وگو، امروزه به شدت جامعه بشری را تهدید می‌کند. لذا ضرورت بیشتری برای تحقق گفت‌وگو، از کوچکترین سطح تا سطوح بالا در مقیاس جهانی، احساس می‌شود. مردم هر چقدر به هم نزدیک‌تر می‌شوند، به هویت‌های کوچک‌تر پناه می‌برند. بنابراین، می‌بینیم که تبادل اطلاعات به‌تنهایی کافی نیست. برطرف شدن مرزها، به گمان اینکه انسان‌ها به هم نزدیک‌تر شده‌اند؛ در واقع آنها را از هم دورتر کرده است. این دورتر شدن، مشکلات منطقه‌ای را جهانی نموده است. به قول دکتر شریعتی "زندگی امروز خلاصه شده در فدا کردن آسایش زندگی برای تهیه وسایل آسایش زندگی".

منتظر قائم: اگر عصر جهانی شدن و عصر اطلاعات و فناوری‌های ارتباطی را مد نظر قرار دهیم، قطعاً آن عوارضی که اساتید مطرح کردند، یعنی بحث آشفستگی اطلاعاتی بوجود می‌آید. انسان امروز در اطلاعات الکترونیکی نه در یک فضای واقعی، بلکه در فضای‌های فرا واقعی^۱ زندگی می‌کند. همان‌طور که آقای دکتر مهاجرانی گفتند، در این حالت تعامل اجتماعی قطع شده و به لحاظ ساختار اجتماعی، خلاء رابطه معرفتی انسان با هستی و پیرامونش مطرح می‌شود و ساختار اجتماعی از شبکه اجتماعی که فرد در آن زندگی می‌کند، به یک فضای نشسته در مقابل یک رایانه تبدیل می‌گردد. اما اگر ما "مفهوم جهانی شدن" را در نظر بگیریم، در این حالت بعضی حرکات در جهانی شدن ارتباطات همسو و در مواردی هم تعارض دیده می‌شود.

آقای دکتر طباطبایی حق دارند که چنین نگرش منفی نسبت به ارتباطات داشته باشند. ولی عده‌ای معتقدند که فناوری ارتباطات یکسری نکات مثبت را هم به وجود آورده است. از منظر گفت‌وگو، دوران جدید دوران تکثر هویت است. اگر ما به بحث گفت‌وگو برگردیم، ملاحظه می‌شود که یک راه برای مقابله با شرایط جدید جهانی شدن وجود دارد. همه در عصر ارتباطات پذیرفته‌اند که اصل تکثر در تمام سطوح یک ضرورت است و طبیعتاً راه رسیدن به تکثر و درعین حال حفظ مفاهیم وحدت‌آفرین و کلان‌تر، به معنای ایجاد نوعی گفت‌وگوی درون گروهی و بین گروهی است.

اگر یک ساختار را در نظر بگیریم، گفت‌وگو بین اجزاء تشکیل دهنده - یعنی بین درون همه عناصر تشکیل دهنده سیستم‌ها و زیرسیستم‌های آن - ضرورت بیشتری پیدا می‌کند. آقای خانیکی نظر شما در این مورد چیست؟

خانیکی: با نظرات شما موافقم؛ همان‌طور که اشاره کردید، هرچند عصر ارتباطات و انقلاب اطلاعات، یا هر تعبیری که برای آن بکار می‌بریم، در حوزه ارتباطات و فرهنگ رخ داده، ولی این رخداد خیلی جدا از بقیه عناصر دنیای جدید نیست. به عبارت دیگر، می‌توان این دغدغه‌ها و نقدها را در مراحل مختلف گذشته دید. آقای دکتر عاملی به دوره انتقالی و حتی قبل از ورود به عصر ارتباطات اشاره نموده و در مورد تولید فرهنگ انبوه توضیحاتی را مطرح کردند.

اگر بخواهیم نسبت بین جهانی شدن، ارتباطات و گفت‌وگو را گونه‌شناسی کنیم؛ من با مقدمه شما موافقم. شاخص‌های متأثر از جهانی شدن و انقلاب ارتباطات که منجر به گفت‌وگو یا عدم امکان گفت‌وگو شده را می‌توان به گونه‌ای طبقه‌بندی کرد. در این جا لازم است به دو نکته اشاره کنم. اولین نکته اینکه: جهانی شدن صنعت امر تازه‌ای نیست، بلکه امروزه توسعه پیدا کرده است. مثلاً نگرانی‌هایی که حتی ارسطو از تبدیل خطابه به نثر داشت و معتقد بود که خطابه موجب رشد اندیشه می‌شود وقتی کتابت جایگزین آن می‌شود، قدرت ذهن و حافظه را کم می‌کند، در همین راستا است. برای نمونه، در جامعه امروزی نگرانی‌هایی که رسانه‌های الکترونیک در برابر رسانه‌های دیگر ایجاد می‌کنند را مشاهده می‌کنیم.

به نظر من، می‌توان این پیش‌فرض را قبول کرد که جهانی شدن فرهنگ امر تازه‌ای نیست و از ظهور مدرنیته شروع شده و به قول گیدنز، امروزه با روندهای شدید و متراکم همان پدیده گذشته روبه‌رو شده‌ایم. نتیجه اینکه، زبان ارتباطی، فشردگی فزاینده زمان و فضا است. حاصل اینکه، هزینه‌های تحمیلی از مکان، زمان و فضا در ارتباطات کم شده و مرزهای جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی فرو ریخته‌اند، عوامل محدود کننده متفاوت شده‌اند، وابستگی متقابل انسان‌ها در سطح جهان بیشتر شده و همانندسازی‌های ساختاری و نهادی روبه‌فزونی گذاشته است. نکته دوم اینکه، فرایند جهانی شدن فرهنگ در عین پیچیدگی، یک فرایند متناقض است که البته این مسأله با مقدمه شما سازگاری دارد و در دل خودش خیلی از پدیده‌های متفاوت و متضاد را آفریده است. بنابراین، ملاحظه می‌شود که این حرکت از یک سو به سمت جهانی شدن و از سوی دیگر به جانب بومی شدن صورت می‌گیرد.

البته در مورد ایران باید در برخوردها تناقض و چند وجهی بودن آن را در نظر گرفت. لذا با توجه به این نکته، تعبیر شاعرانه "گابریل گارسیا مارکز" در مورد جهانی شدن را تعبیر خوبی می‌دانم که می‌گوید: "یک جهان و در درون آن جهان‌های بسیار". وقتی یک جهان و در درون آن جهان‌های بسیار رخ می‌دهد، حتماً وضعیت گذشته در درون آن به چالش کشیده خواهد شد و زمینه‌های گفت‌وگو نیز در آن شکل خواهد گرفت. اما سطح آن قطعاً متفاوت و متناقض می‌شود. شاید بتوان گفت که ما در نظام بین‌الملل، در شرایط پیش از گفت‌وگو قرار داریم. زیرا علی‌رغم تحولاتی که در سطوح

و لایه‌های فرهنگی و اجتماعی رخ داده، مدت زمان کوتاهی است که گفت‌وگو یا زمینه‌های گفت‌وگوی فراهم شده است.

عاملی: آقای دکتر طباطبایی گفتند که عصر جدید، باعث تضعیف ارتباطات شده است. آقای "برنر" بحثی درباره مفهوم "غریبی" دارد. مفهوم این واژه این است که غریب در گذشته به کسی اطلاق می‌شد که از جایی به شهر، کشور و یا دیار دیگری مهاجرت می‌کرد و آنجا احساس غربت و غریبی به او دست می‌داد. ولی در عصر جهانی شدن یک مفهوم جدید نسبت به غربت و غریبی به وجود آمده که معنای عامی یافته است.

به علت تنوع و تکثری که در انتخاب‌ها و اطلاعات به وجود آمده است، انسان‌ها حتی در خانه خودشان احساس غربت می‌کنند. من از یک لحاظ با تحلیل آقای دکتر طباطبایی که گفتند اطلاعات در دسترس انسان لزوماً عمیق‌تر از گذشته نیست، نه تنها موافقم، بلکه معتقدم سطح دانش انسان ضعیف‌تر از گذشته شده است. ولی این عمومیت ندارد. انسان به حجم وسیعی از اطلاعات دسترسی پیدا کرده است که به مرور ساختار نهادینه خودش را پیدا می‌کند. ما در دوران گذار قرار گرفته‌ایم و خواسته و ناخواسته در جبهه مقدم این دوره انتقالی هستیم. به‌طور طبیعی، در دوره انتقالی عوامل و پدیده‌ها روند طبیعی ندارند. مثل دوره ظهور رادیو و تلویزیون که جامعه با چالش‌های جدی روبه‌رو شد؛ اکنون ارتباطات جهانی شدن این مشکل را به وجود آورده است.

در مقوله جهانی شدن که بحث گسترده‌ای است، به سه چالش عمده اشاره می‌کنم که در حوزه گفت‌وگو به وجود می‌آید:

حوزه اول: جهانی شدن یک سلسله گفتمان‌های غیرارادی را وارد زندگی بشر می‌کند. در واقع، این گفتمان‌های غیرارادی ناشی از فضایی است که در محیط زندگی بشر تحت تأثیر صنعت ارتباطات جهانی به وجود می‌آید و انسان خود آن را انتخاب نمی‌کند. "دورکیم" انسان را چیزی جز جامعه نمی‌داند و معتقد است که انسان اسیر جبر جامعه است. به نظر می‌آید که در فضای جدید، یک نوع جبرهایی به وجود آمده که خصوصیتش این است که به قول "کاستلز" یک فرایند خودسامان‌گر دارد. یعنی انسان تحمیل را نمی‌بیند، اما در عین حال در درون این جبر یک سامان جدیدی به وجود

می‌آید که گرفتار آن جبر ناخواسته است. یکی از تحمیل‌هایی که در این گفتمان وجود دارد، این است که انسان را گرفتار یکجانشینی می‌کند. برای مثال، انسانی که قبلاً در طبیعت فعال بود، امروزه اکثر تجارت‌ها را از داخل منزل انجام می‌دهد. زیرا افراد دائم جلوی رایانه هستند. اگر ما در گذشته تا ۴۰ خانه آن طرف‌تر همسایه‌مان را می‌شناختیم، امروزه ممکن است این شناخت وجود نداشته باشد. ولی افراد جدیدی را در آن سوی جهان بشناسیم. این تحولی است که در عرصه سخت‌افزاری ارتباطات به وجود آمده است. یکی از بدفهمی‌های به وجود آمده در مورد جهانی شدن، عدم تمایز بین جهانی شدن به عنوان سخت‌افزار و جهانی شدن به عنوان نرم‌افزار است. جهانی شدن دارای سخت‌افزارهایی از قبیل رادیو، تلویزیون، عکس، دوربین، اینترنت و... است که قبلاً وجود نداشت. لذا اینکه گفته شود جهانی شدن فرهنگ یک پدیده جدیدی نیست، سخن دقیقی نمی‌باشد.

به نظر می‌رسد جهانی شدن حتی با دوره مدرنیته تفاوت‌های جوهری دارد. از این منظر، تعبیر "گیدنز" که جهانی شدن را صرفاً مدرنیته تند شده می‌داند، شاید تعبیر دقیقی نباشد. جهانی شدن نهادهای جدیدی که محصول تحول تکنولوژیک می‌باشد را در رون خود تولید می‌کند و به هر حال، تحول جندی در جامعه بشری به وجود می‌آورد؛ البته تحول را با بار مثبت نمی‌گوییم بلکه منظورم تغییر است. در واقع، از این جا می‌توان به جنبه نرم‌افزاری جهانی شدن که محتوای پیام، اطلاعات و معارف در حال حرکت در فضای جهانی را تشکیل می‌دهد را مطرح ساخت.

امروزه جوانان تهرانی ما دائماً استانداردهای خود را با استانداردهای بزرگ می‌سنجند، در صورتی که دنیای واقعی آنها تهران است. در سال ۱۳۷۰ که برای تهیه رساله به روستای شیخ حسن ساوجبلاغ سفر کردم، زمانی که با مسئول خانه بهداشت این روستا گفت‌وگو می‌کردم سؤال از انتقال آب، برق، جاده و گاز به آن روستا و آبادانی آن جا شد. او صحبت از طرح نیازهای جدید مثل آمفی‌تئاتر، سینما، پارک و هزار نیاز جدید کرد. به علت باز شدن تلویزیون و ارتباطات جهانی به روی نسل امروز، ارتباطات وسعت یافته و ناخواسته الگوی زندگی جدیدی برای آنها گشوده شده است. چالش دوم، گفتمان‌های ارادی است که در حوزه جهانی صورت می‌گیرد و بسیاری از آنها مدیریت می‌شود. البته بسیاری از این واژه‌ها قربانی می‌شود و نمی‌توان از آنها صحبت کرد. مثل، بحث هویت و پروژه‌ای بودن تهاجمات فرهنگی. ولی واقعیت این

است که نرم‌افزار جهانی شدن در اختیار عده‌ای است که بر روی آن کار می‌کنند و مانع از جهانی شدن برخی از فرهنگ‌ها می‌شوند. به‌عنوان مثال، ژاپنی کردن جهان مفهومی است که اتفاق نیافتاده و هیچ صحبتی از خطر فرهنگ ژاپنی نمی‌شود؛ درحالی‌که صنعت آن شدیداً گسترش پیدا کرده است. اما آمریکایی شدن به‌عنوان یک مفهوم و خطر بسیار جدی مطرح است که حتی فرانسوی‌ها و هلندی‌ها نیز از آن بیم دارند. این قبیل موارد گفتمان‌های ارادی است، نه به این معنا که مصرف‌کننده با اراده انتخاب می‌کند، بلکه به این معنا که اراده دیگران عامل شکل‌گیری، جهت‌دهی و طبقه‌بندی "گفت‌وگو" است.

سومین چالش اینکه، جهانی شدن را به فراملی کردن روندها تعبیر می‌کنند و این فراملی شدن خطر بزرگی است که فراسوی فرهنگ‌های ملی جریان دارد و می‌تواند موجب انقطاع تاریخی یک ملت شود. یعنی ارتباط جامعه با بستر جغرافیایی و حوزه تمدنی خودش را قطع کند. اگرچه به تعبیر بعضی از دوستان در دوره جهانی شدن، بومی‌گرایی تقویت می‌شود، ولی این به معنای جریان محدودی است که اتفاق می‌افتد. به تعبیر گیدنز "فرایند معکوس جهانی شدن اتفاق می‌افتد". سنت‌گرایی در واقع، به‌عنوان یک امر "متفاوت" که تنوعی در زندگی ایجاد می‌کند، مورد توجه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، سنت‌گرایی یک جریان و یا به قول غربی‌ها تفریح و یک تنوعی است که انسان برای فرار از تکثر مدرن به آن پناه می‌برد؛ نه جریانی جدی که همه جامعه را در بر گیرد و غالب بر زندگی انسان شود. برخی احساس می‌کنند که جهانی شدن موجب خواهد شد که ایرانیت ما زنده و توجه به میراث تمدنی جدی‌تر شود. به نظر می‌رسد که حداقل در فاز اول جهانی شدن، بومی شدن و توجه به اقلیت‌های بومی و نژادی و ملی‌فرایندی است که در یک ظرف محدود اتفاق می‌افتد، نه به‌عنوان یک پدیده عمومی که کل حوزه عمومی را در برگیرد. نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که پاسخ یک فرهنگ به جهانی شدن، بستگی به قدرت آن فرهنگ دارد. فرهنگ‌های ضعیف، جذب فرهنگ‌های مرکزی می‌شوند و فرهنگ‌های قوی، مرکزیت فرهنگ‌های جهان را ایجاد می‌کنند.

مهاجرانی: لازم می‌دانم به بحث جهانی شدن - به لحاظ اهمیت آن - اشاره‌ای نمایم. تقریباً در کشورهای مختلف به خصوص در کشورهای آفریقایی، آسیایی و

آمریکای لاتین گویی زبان مشترکی وجود دارد که جهانی شدن را آمریکایی شدن تلقی می‌کنند؛ به نحوی که مردم آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا با سبک زندگی آمریکایی آشنا هستند و طعم کوکا، وینستون و مک‌دونالد به‌عنوان شاخص‌های آن مطرح می‌باشند. حتی در مباحث فرهنگی و سیاسی نیز مثنی سیاسی - ادبی هفته‌نامه Time یا NewsWeek به لحاظ خبری و اعمال اراده‌های جهانی و قدرتی مثل دولت آمریکا با نوع گفتار و ویژگی‌های روانی مشاهده می‌شود.

به نظر من، ضرورت گفت‌وگو در این دوران اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. چرا که اگر به سبک زندگی دقت نکنیم، خطر در باطن و محتوای زندگی اتفاق می‌افتد؛ همان خطری که اروپاییان بیش از ما احساس می‌کردند. کشورهای پیشرفته‌ای مثل آلمان و فرانسه، به‌خصوص فرانسوی‌ها این خطر را به شدت احساس می‌کنند. زیرا آن‌چه که حساسیت‌های فرانسوی بودن است، از بین رفته است. زمانی که کتاب رمانی که توسط معاون ارتباطات آقای کوفی عنان به نام "رمان بزرگ هندی" نوشته شده است را مطالعه می‌کردم، در مقدمه کتاب از قول نویسنده آمده بود: جوانان هندی پیش من می‌آیند و می‌پرسند هندو بودن یعنی چه؟ و چه فرقی با آمریکایی بودن دارد؟ پس از صحبت کردن، فهمیدم که فرقی ندارند. در بحث ضرورت گفت‌وگو و جهانی شدن، مقوله هویت باید یکی از مهمترین گرایش‌های ما باشد تا بتوانیم به اصالت‌های فرهنگی و تمدنی و هویت خودمان کمک کنیم.

طباطبایی: با نگرشی که در دوران مدرنیته وجود داشت، غرب سعی می‌کرد که جهان را با دیدگاه خودش ببیند و ثمره آن، نتایجی است که به وجود آمد و عکس‌العمل آن، دیدگاهی افراطی است که معتقد است هیچ معیار جهان‌شمولی وجود ندارد. ما نمی‌توانیم بدون معیار صحبت کنیم و طبیعی است که این امر با عناصری که در فرهنگ ما وجود دارد، کاملاً در تضاد است. آن چیزی که ثمره آن در دوران مدرنیته و وسایل ارتباطی جمعی به وجود آمده، یک‌دست کردن فرهنگ‌ها و ذائقه‌هاست. حتی تأثیر آن در کلاس‌های ابتدایی مشهود است. امروزه بچه‌های ما با هم کلاسی‌هایشان رفاقت خاصی ندارند. در حالی که قبلاً این‌گونه نبود. هم کلاسی‌های کنونی همان سینما، کارتون و فیلم و مسابقات ورزشی را مشاهده می‌کنند که دیگران می‌بینند. این یک‌دست شدن،

کشش‌ها را نسبت به یکدیگر تضعیف می‌کند و جامعه به سوی مرگ و بی‌حرکتی سوق داده می‌شود. این عکس‌العملی است که در پشت مدرنیته به وجود آمده است.

خانیکی: به این نتیجه رسیدیم که جهان به سوی شبکه‌ای شدن حرکت می‌کند و در این جهان، قدرت‌های سنتی تغییر یافته است. حتی نقش دولت نسبت به گذشته کاهش یافته و نقش مناسبات مدنی و نهادهای مدنی افزایش پیدا کرده است. سطوح هویت هم همین‌طور و قطعاً هویت فرهنگی و هویت اجتماعی بر هویت سیاسی پیشی گرفته است. هویت سیاسی‌ای که سازنده‌اش دولت‌ها و مرزهای ملی است.

منتظر قائم: در پایان، ضمن تشکر مجدد از حضور اساتید محترم به جمع‌بندی مباحث مطرح شده در میزگرد می‌پردازم. در این میزگرد، اساتید ابتدا به تعریف و مفهوم‌سازی مقوله گفت‌وگو پرداختند. اصلی‌ترین نکته‌ای که مورد تأکید قرار گرفت، نقش و اهمیت وجود "دیگری" در تحقق گفت‌وگوست. گفت‌وگو در مقابل تک‌گویی قرار دارد و در فرایند تحقق گفت‌وگو، علاوه بر وجود "خود و دیگری" متن نیز مطرح است که به‌عنوان "منبع تعامل" محسوب می‌شود. هم‌چنین گفته شد گفت‌وگو دارای چندین قلمرو است که مهمترین آنها گفت‌وگوهای مبتنی بر دیپلماسی و قرارداد بین دولت‌ها یا افراد، گفت‌وگوی میان نخبگان و گفت‌وگویی است که در سطح عمومی جامعه صورت می‌گیرد. چند بُعدی بودن، نوپدید بودن، هدفمند بودن، نقد و فهم حقیقت به جای حمله و دفاع، گشودگی در برابر فروشدگی، برخورداری از جهت، مبدأ و مقصد از ویژگی‌هایی است که برای گفت‌وگو برشمرده شد.

و بالاخره آنکه، گفت‌وگو تلاشی است که از طریق آن می‌توان نظام تک‌گویی را از میان برداشت و بر این اساس، می‌توان میان اقوام، احزاب، مردم، دولت و نسل‌های مختلف آن را به جریان در آورد. به همین علت، مقوله گفت‌وگو به‌ویژه در دوران جدید که عصر ارتباطات و جهانی شدن است، بیش از پیش اهمیت و ضرورت می‌یابد.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی